

عبید زاکانی

هزال یا حکیم؟

قدر و مقام عبید زاکانی نویسنده ایرانی را نه تنها در عهدیکه میزیسته است یعنی در قرن چهاردهم میلادی (قرن هشتم هجری) بلکه در قرون بعد هم آنطوریکه باید و شاید ندانسته اند. تذکره نویسان که اغلب در تحت تأثیر زیبایی ظاهری اشعار قرار گرفته و اهمیتی برای معنی و مفهوم آن اشعار قائل نشده اند با تفصیل تمام بشرح ترجمه احوال روزگار آثار شعراء مدیحه سرا که بیشتر در دربار سلاطین زیست میکرده اند و ابداً نقشی در تطوّر حکمت فلسفی در ایران بازی نکرده اند پرداخته و حتی نام عبید زاکانی را هم در کتب خود نبرده اند. متأسفانه مؤلفین کتب تاریخ ادبیات در ایران نیز بیشتر اوقات مقنون سخن پرداز و فصاحت شعراء شده اند و پیدا است مقام این نویسنده بزرگرا بیشتر و بهتر از تذکره نویسان قدیم تشخیص نداده اند.

سر نوشت عبید زاکانی ما را متأثر میکنند، زیرا این ایرانی حساس و بصیر مانند حافظ در قرن چهاردهم زیست میکرده است. در این عهد اوضاع ایران مردم را از هر حیث دلسرد و پژمرده کرده بود. حکمت فلسفی - مانند چراغی که مدت بیست قرن متوالی درخشیده بود (بیست قرن تطوّر از زردشت تا حافظ) و اندک اندک خاموش میشد - آخرین دوره تحوّل خود را طی میکرد. پس از مرگ ابوسعید آخرین پادشاه مغول کشور ایران دوباره میدان آشوب و جنگهای داخلی شد. این انحطاط سیاسی بصورت بحران اخلاقی هول انگیزی در زندگانی اجتماعی انعکاس پیدا نمود. رقم نسخ بر تمام فضائل روحی و معنوی کشیده شد. اشخاص فرومایه باسانی بهترین مناصب و مهمترین مقامات را اشغال میکردند. هنر و استعداد طرف توجه هیچکس نبود. مردمان نادان و سفله که مقتدر و متنفذ شده بودند افراد برگزیده و اهل علم و ادب را یا توهین و تحقیر میکردند یا بکلی از بین میبردند.

اما نفوذ و ثروت هیئت روحانیون روز بروز زیادتر میشد. شماره خانقاههای صوفیان ریاکار خصوصاً در اصفهان و شیراز رو با افزایش بود. رویهمرفته زندگانی در آینده برای همه کس خصوصاً جوانان خیلی تیره و تار بنظر میآمد.

این نا ملایمات با وجود آنکه حالت روحی مردم را سخت پیریشان کرده بود نتوانست نبوغ و استعداد فطری ایرانیانرا بکلی از بین ببرد. بیان حالات عشق و الم روحی شور و شوق باطنی شعراء را بر انگیخت. نویسندگان قرن چهاردهم عموماً مخالف اصولی بودند که قدر و قیمت زندگان را انکار میکند، یعنی اصولیکه اراده بشر را در تحت اختیار عقل قرار میدهد. بدین جهت برای تهیه وسائل رشد اخلاقی مردم در صدد جستجوی سرچشمه فضائل روحی و معنوی بر آمدند و محل آنرا در دل تشخیص دادند نه در دماغ. آیا بچه طریق میتوان با بد مبارزه کرد و آن را از بین برد؟ متأسفانه حکمت عقلی یا حکمت مبتنی بر عقل (Rationalisme) نتوانسته بود راه حل مناسب و مقنعی برای این مسئله که اسباب پیریشانی خاطر فلاسفه شده بود پیدا کند. حکمت عقلی در ایران بچندین صورت تحول یافت: با زردشت بوجود آمد، پس از ظهور آئین مانویان بحال سستی افتاد، سپس در تحت تأثیر آئین ارسطو نیرومند گردید، اما با عمر خیام و غزالی نیروی خود را ازدست داد، سپس با جلال الدین رومی مانند مریض بستری بحال ضعف افتاد و بالاخره با سعدی که خود از طرفداران این حکمت بود از پا در آمد. عبید زاکانی میفرماید:

عقل با روح خود ستائی کرد ، عشق با هر دو پادشائی کرد ، ..
عقل را دانشی و رائی نیست . بهتر از عشق رهنمائی نیست .

برای حل مسئله نیک و بد و دمیدن حیاتی تازه بکالبد کمالات و معنویات قوه ادراک از میدان گریخته و جای خود را به نیروی عشق که بهترین راهنمای شعراء قرن چهاردهم است واگذار میکنند. این عهد را میتوان از چندین نظر درخشانترین دوره شعر فارسی تلقی نمود. آیا ظهور سخنوران عالیقدر را در یکی از تاریکترین اعصار تاریخ ایران باید نشانه ای از هوسهای تعجب آور قضا و قدر دانست یا تجلی منطق حتمی الوقوع سر نوشت؟ آخرین تابش شعله شمعی که در حال خاموش شدن است چشمان

انسانرا خیره میکند! باغ ویرانی را بنظر محسّم نمائید که در گوشه و کنار آن هنگام وزیدن باد خزان گیاههای معطری روئیده است: این باغ ویران ایران قرن چهاردهم است و شعرائیکه در این عهد ظاهر میشوند مانند گیاههای معطری هستند که در گوشه و کنار آن باغ روئیده است و عطر لطیف و روح بخشی که از آن گیاهها متصاعد میشود و بمراتب مست کمنده تر از عطر گل‌های بهار است عطر عشق و آلام روحیست که دو این شعراء این عهد را خوشبو نموده است. محمود شبستری در گلشن راز و اوحدی مراغی در جام جم جوششهای دلرا بنحو احسن بیان نموده بودند. چندی بعد خواجو با زبانی دلچسب و جذّاب تفکرات روحی و عرفانی خود را در کمال نامه و گوهر نامه شرح میدهد. هنگامیکه سلمان ساوجی بنوبه خود در جمشید و خورشید و فراغنامه سرود عشق میخواند درخشانترین کوکب شعر فارسی یعنی حافظ مهربان و حساس در شیراز ظهور مینماید. در همان اوان عبید زاکانی قلندر رئوف و «هزال» عالیهمت و تأثر آور اول در شیراز و سپس در قزوین و بالاخره در بغداد دل شوریده و بیقرار خود را طعمه آتش عشق میکند.

چنانکه ملاحظه میشود عبید زاکانی موقعی بر صه وجود قدم نهاده که اوضاع ایران آشفته و زندگانی در این کشور بسیار دشوار شده بود. آیا در میان این ناگواریها و آشفته‌گیها و در مقابل يك زندگانی متشنج، سخنور عزیز ما چه رفتار حکیمانها را میتوانست اتخاذ نماید؟ آیا میتوانست بر طبق نصیحت سعدی روش خود را با گردش روزگار انطباق دهد؟ چنین امری محال بنظر میآید، زیرا عبید زاکانی بخصوص بر علیه گردش روزگار با صدائی بلند اعتراض نموده است. عالم کائنات زندانست تاریک و مهیب. هر جائی که در این عالم نگاه کنیم می‌بینیم مانند گربه که موش را میخورد. بد نیک را مقهور و در چنگال خود خفه میکند. آنچه را که سرشت نوع انسان ناهند عبارتست از توسل بزور و حيله برای بر آوردن میل غریزی که در نهاد هر يك از افراد بشر نهفته شده و همواره بصورت تسلط بر دیگران ظاهر میگردد. پس خردمند چه روشی را باید اختیار نماید؟ عالم محسوس را باید بچشم سخنرینه نگریست و از طریق عشق بیناهگاه عالم واقعی رفت و در آنجا مقیم گردید. این

نظریات در واقع انعکاسی یا باصطلاح دیگر خاطرهای از عقیده فلسفی عمر خیام است که از جلد ارتیب در آمده و در زیر تابش نور عرفانی قرار گرفته است.

محالست با مدارك معدود و موجزی که در دست است بتوان تاریخ صحیح تولد فضل‌الدین عبیدالله زاکانی را معین نمود. حمدالله مستوفی مورخ ایرانی در کتاب تاریخ گزیده که در سال ۱۳۳۰ نوشته شده است اشعار و رسائل سخنور ما را میستاید. پس معلوم میشود در این تاریخ عبید زاکانی تا اندازه‌ای در نویسندگی و شاعری مشهور بوده است. بنا بر این همانطوریکه مرحوم براون خاورشناس انگلیسی تذکر داده عبید در سال ۱۳۳۰ تقریباً سی سال داشته است. از طرف دیگر ما میدانیم که وفات شاعر در حدود سال ۱۳۷۰ م یعنی هنگامیکه تقریباً هفتاد سال داشته و در بعضی از اشعار خود از رنج پیری و بیماری مینالد رخ داده است. پس میتوان تاریخ تقریبی تولد او را یکی از سنوات آخر قرن سیزدهم یعنی ۱۲۹۸ تا ۱۲۹۹ یا سنه اول قرن چهاردهم دانست.

رویه مرفته عبید زاکانی در آغاز قرن چهاردهم یعنی عهدیکه کشور ایران دچار بحران اقتصادی شدیدی بوده است بدنیا آمده. شاعر ما در یکی از رباعیات خود میفرماید:

دنیا نه مقام ماست نه جای نشست، فرزانه در او خراب اولیتر و مست.

بر آتش غم ز باده آبی میزن، زان پیش که در خاک روی باد بدست!

این ناله مثل اینکه تمام تاریخ زندگانی عبید زاکانی را بطور خلاصه حکایت میکند. دنیائیکه عبید در آن قدم نهاد یعنی ایران قرن چهاردهم نه مقام وی بود و نه جای نشست، و شاعر ما برای خاموش کردن آتش غم همان باده را چشید که پیش از وی خیام و رومی و مردمان بزرگوار دیگری نوشیده بودند، یعنی باده شعر. اما کسی نمیتوانست در اوایل قرن چهاردهم ظهور شاعر فیلسوفی در قزوین و در خاندان زاکانیان پیش بینی نماید.

نیاکان عبید نجیب زادگان روستائی بودند که نام زاکان را از دیر زمانی باین طرف برای خود انتخاب کرده بودند. زاکان دهکده‌ای بوده است واقع در نزدیکی

شهر قزوین، در ناحیه‌ایکه توده مواد معدنی مخلوط با زاج در زیر زمین زیاد بوده است. زاکانیان مباحثات میکردند که از سلاله طایفه بنی خفاجه هستند و بنابراین، اصل و نسبشان بعرب میرسد. بعلاوه ادعا میکردند که نیاکان آنان از مقرین و معتمدین حضرت محمد علیه السلام بوده‌اند، و حتی منشوری در دست داشتند که بدیگران نشان میدادند و میگفتند این منشور را پیغمبر مسلمانان بخاندان آنان فرستاده است (۱).

نیاکان عبید زاکانی پس از مهاجرت بایران تماسی با اقوام عرب خود یعنی طایفه بنی خفاجه نداشته‌اند (۲). مقر زاکانیان چنانکه گفتیم دهکده زاکان بوده است، اما خانهای هم در محله ارداق شهر قزوین داشته‌اند. چنانکه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده نقل کرده است (چاپ لیدن، ص ۸۳۸) یکی از آنان یعنی عمادالدین زاکانی در سال ۶۱۴ هجری مدتی در همین خانه از سعد بن زنگی پذیرائی نمود. اتابک شیراز پس از جنگ با سلطان محمد خوارزمشاه برای تسخیر عراق بدست وی اسیر

۱ - منشور زاکانیان را حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده نقل نموده است (ص ۸۴۵-۸۴۶). امثال این منشور که صاحبان آنها ادعا میکردند حضرت رسول علیه السلام به نیاکان آنان فرستاده در ممالک اسلامی فراوان بوده است. مثلاً عبارات منشور بکه در دست مقتانها (طایفه‌ای از یهود که در سواحل بحر احرر سکنی داشته‌اند) بوده شباهت کاملی بعبارات منشور زاکانیان دارد. همچنین عین بعضی ازجمل منشور زاکانیان در عهد نامه‌ایکه بین پیغمبر مسلمانان و مسیحیان نجران درین منعقد شده است دیده میشود. بیش از قرن نهم کسی سندی نظیر این منشورها در دست نداشت، اما پس از خلافت هارون الرشید عده زیادی از قلمسازان آنها را جعل و در ممالک اسلامی پخش کردند (رجوع شود به: طبقات ابن سعد، چاپ لیدن، قسمت اول، ص ۲۸ - المصباح المصنی فی کتاب النبی، تألیف ابن حدیده، نسخه خطی کتابخانه داماد ابراهیم پاشا در اسلامبول نمرة ۴۰۷ - فتوح البلدان بلاذری، چاپ لیدن، ص ۶۰ - امتاع الاسماع، قاهره، ۱۹۴۱، قسمت اول، ص ۶۹ - احکام اهل الذمه تألیف شمس الدین ابن القیم. مؤلف یکی از معاصرین عبید زاکانی بوده، زیرا در سال ۱۲۹۲ بدنی آمده و در سال ۱۳۵۰ فوت کرده است. تنها نسخه خطی این کتاب نفیس متعلق بدوست دانشمند آقای دکتر حمیدالله حیدر آبادی است که مدتی آنرا در اختیار نگارنده گذاشت.

۲ - اعضاء قبیله بنی خفاجه هم مانند زاکانیان بعضی مبارزین بوده‌اند و برخی شاعر و ادیب. مثلاً یکی از آنان خفاجه بن عصیم معاصر حضرت رسول بود و در جنگ خندق که در سال ۵ هجری رخ داد سعد بن معاذ رئیس انصار را با یک ضربه تیر از پا در آورد. یکی دیگر از اعضاء این خانواده موسوم به ابوسعید الخفاجی در اواسط قرن دوازدهم در حلب میزیسته است. سمعانی در کتاب الانساب میگوید اشعار جزیل این شاعر عالیقدر «بدون اجازه داخل گوش میشد».

شده بود. بعد از رهائی از حبس بطور ناشناخت بشهر قزوین آمد و در خانه عمادالدین زاکانی نزول کرد. «قحطی عظیم بود. عمادالدین زاکانی اگر چه او را نمیشناخت و او نیز خود را ظاهر نمیکرد خدمات پسندیده کرد، چنانکه اتابک خجیل شد، لاجرم چون بفارس باسر پادشاهی رفت او را دعوت کرد و در مقابل آن نیکوئیها فرمود.»

دو شعبه از زاکانیان نسبتاً اهمیت و شهرتی داشته‌اند. اعضاء شعبه اول یعنی شعبه «عالمان» اغلب اهل حدیث و معقول و منقول بوده‌اند. شرف الدین زاکانی مشهورترین آنان سالیان دراز در مدارس بآموختن علوم دینی پرداخت و سپس اوقات خود را مصروف بدفاع مذهب اهل سنت بر علیه مذهب اهل تشیع نمود.

پسر وی رکن الدین محمد زاکانی که معاصر اولین سلاطین مغول هلاکو و اباقا بوده یکی از طرفداران متعصب مذهب اهل سنت بشمار میرفته است. ابن شخص بخراسان رفت و در آنجا سالیان دراز مشغول مباحثه و مجادله با اهل تشیع بود. جرماغون یکی از امراء مغول از او حمایت میکرد. گویند با اجازه این امیر برای تنبیه مدعیان خود که آنانرا رافض و ملحد میشامید در فشی بکار میبرد که در روی آن تصویر خلیفه عمر حاکمی شده بود، بدین معنی که آن درفش را در روی آتش سرخ کرده و در روی پیشانی آنان میگذاشت. شعبه عالمان در اواخر قرن سیزدهم از بین رفت.

اعضاء شعبه دوم اغلب «ارباب صدور» یعنی عاملان مقامات رسمی و اولیاء امور بوده‌اند. ما دونفر از آنانرا میشناسیم: اولاً صفی الدین زاکانی که املاک و ضیاع و عقار داشته و ظاهراً در سال ۱۳۳۰ که حمدالله مستوفی نام ویرا در کتاب خود ذکر میکند هنوز در قید حیات بوده است. - ثانیاً عبید زاکانی که «اشعار خوب دارد و رسائل بی نظیر».

طفولیت شاعر را نباید یکی از دوره های خوش زندگانی او دانست. یقیناً عبید ایام بچگی را در دهکده زاکان و اولین سالهای شبابرا در یکی از مدارس شهر قزوین گذرانده است.

در اوایل قرن چهاردهم زاکانیان مانند اغلب خانواده های قدیمی ایرانی ثروت

خود را ازدست داده بودند. املاک آنان خراب و ویران شده بود. کیفیات زندگی در این عهد با آنان اجازه نمیداد که مانند نیاکان خود در قرن پیش تمام اوقات و تمام هم خود را مصروف بموشکافی در اطراف نکات حدیث و معقول و منقول یا دفاع مذهب اهل سنت بر علیه اهل تشیع نمایند. میراث آباء و اجدادی آنان بتدریج از بین رفته بود. آیا سرنوشت ناگوار اغلب خانواده‌های قدیمی ایرانی که جای آنها را یکعهده « اشراف » تازه وارد گرفته بودند عبرت آور نبود؛ (۱) زاکانیان مجبور بودند مانند دیگر خانواده‌های قدیمی فکر خود را مصروف بتأمین راه معاش نمایند. مسلمان‌عبید جوان در محیطی پرورش یافته که این روش فکری در آن حکمفرما بوده است. دورنمای غم‌آور دهکده‌های ویران اطراف قزوین، فقر و فلاکت عمومی، محیط فاسد و آزار آور شهر، تمام این عوامل اثر فناناپذیری از حزن و دل‌تنگی در روان عبید جوان میگذارد و این خاطرات دلشکن را بعدها این نویسنده حساس در بعضی از اشعار خود بصورت ناله و فریاد بیان مینماید.

ما گمان میکنیم اولین مسافرت عبید زاکانی در ۱۳۱۶ م یعنی سالیکه بحران مالی اوضاع دربار را متشنج کرده بود اتفاق افتاد. بدیهی است برای ذکر این تاریخ که در هیچکدام از منابع تصریح نشده است دلایلی چند در دست داریم. اولاً مطابق حسابی که کردیم عبید زاکانی در سال ۱۳۱۶ تقریباً جوانی بوده است شانزده ساله یا هفده ساله یا هجده ساله. یقیناً شاعر ما در این تاریخ تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس قزوین تمام کرده و بر حسب اقتضای امر میبایستی مولد خود را ترک نموده و برای تکمیل این تحصیلات بیکی از مراکز دارالعلومی برود. ثانیاً عبید در تاریخ مذکور بمرحله‌ای از زندگی خود رسیده بود که انسان - خصوصاً وقتی دارای قریحه شاعرانه باشد - احتیاج بدیدن دیاری غیر از مولد خود دارد و محالست بتواند در مقابل این احتیاج شدید مقاومت بخرج دهد. این مرحله زندگی

۱ - بعضی از آخرین اعضاء خانواده‌های بزرگ قزوین (مانند افتخاریان، بازداریان، برهانیان، خالدیان و غیره) در اوایل قرن چهاردهم در کوچه‌های این شهر گدائی میکردند! (رجوع شود بتاریخ گزیده از ص ۸۲۰ بعد).

در حقیقت دوره شوق و شور و جوش و خروش است، دوره‌ایست که ذوق مواجه شدن با خطر و حوادث غیر منتظره، جاه طلبی، آرزوی عشق و ثروت و جلال و شوکت و طلب چیزهای تازه و غیر عادی روح انسان را بهیجان میآورد. بعلاوه زندگی در قزوین که چندان مفرح نبود از سال ۱۳۰۵ غیر قابل تحمل شد، زیرا در آنسال الجایتو بمناسبت تولد پسر و جانشینش ابوسعید پایتخت را بشهر زیبای سلطانیه انتقال داد. مجاورت اردوگاه سلطنتی و رفت و آمد نظامیان بطوری قزوینیانرا معذب کرده بود که خیال میکردند شهر از طرف نیروی نظامی اشغال شده است. در ۱۳۱۶ اوضاع بدتر شد، زیرا در آنسال ابوسعید بمناسبت جلوس بتخت سلطنت ناحیه قزوین را بعنوان تیول بمادر بزرگ خود گنجه خاتون بخشید و بالنتیجه شهر قزوین و اطراف آن استقلال اداری خود را از دست داد.

پس بر حسب احتمال نه بنحو یقین عبید زاکانی در سال ۱۲۱۶ مولد خود را ترک نموده و بطرف شیراز که در آن زمان پایتخت روحانی و میعادگاه شعراء و محصلین و طلاب بوده روانه گردیده است.

هر چند عبید زاکانی در قزوین بدنیا آمده است اما میتوان از نظر روحیات ویرا در زمره شعرائی محسوب نمود که شوق و شور باطنی خود را در زیر آسمان پاك شیراز بکار انداخته و بساتین دلکش و گل و بلبل آنرا ستوده‌اند. گوئی حافظ مولد خود و بعضی از نقاط اطراف آنرا که مورد ترجیح وی بوده و اغلب در آن نقاط برای تأمل و تفکر و شاید برای نوشتن بعضی از غزلیات جانبخش خود عزلت اختیار میکرده حیات جاودانی بخشیده است: مثل گلگشت مصلّا و آب رکن آباد. شاعر شیرازی در یکی از غزلیات خود میفرماید:

بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت

کنار آب رکن آباد و گلگشت مصلّا را!

عبید زاکانی نیز گلگشت مصلّا و آب رکن آباد را در مطلع يك غزل زیبا

ستوده است:

نسیم خاک مصلّا و آب رکن آباد غریب را وطن خویش میبرد از یاد.

زهی خجسته مقامی و جانفزا ملکی که باد خطّه عالیش تا ابد آباد!
چندین سال، شاید حاصلبخش ترین و سعیدترین سالهای عمر نویسنده در شیراز گذشت. عبید پس از تکمیل تحصیلات خود در مدارس شیراز بتدوین کتب و سرآئیدن اشعاری پرداخت که اغلب آنها متأسفانه از بین رفته است. آیا در آن اوان نویسنده برای تأمین وجه معاش بتدریس ادب عرب و علوم معقول و منقول پرداخت؟ آیا برای یافتن ممدوح و حامی و یار برای تجدید دیدار مولد و خویشاوندان بعراق برگشت و چند سالی در آن ناحیه اقامت نمود؟ بدبختانه توضیح و تعیین صحت یا سقم این مطالب از روی منابعیکه در دست است میسر نیست. امر مسلم اینک تقریباً ده سال پس از مسافرت شاعر بشیراز نام وی در فارس و عراق مشهور شده بود. چنانکه دیدیم حمدالله مستوفی که در همان اوقات تاریخ گزیده را در قزوین مینویسد ویرا جزء مشاهیر محسوب مینماید.

اما در عهدیکه قیام مدعیان سلطنت و کشمکشهای امراء و حکام، هرج و مرج عجیبی برپا کرده بود تأمین مایه معاش برای یک نویسنده یا یک شاعر حتی اگر جزء مشاهیر هم محسوب میشد بینهایت دشوار بوده است. از آنروزیکه عبید زاکانی در شیراز اقامت نموده بود هر چند گاه یکنفر با اسم حاکم یا امیر زمام اداره این شهر را بدست میگرفت. حکمفرمایان متناوباً مانند آدمکهای خیمه شب بازی یکی در پی دیگری ظاهر میشدند! ظلم و خودکامی این ضحاکان بکروزه، زیاده رویهای روحانیون متعصب برای وصول بمظلومیهای مادی و نفسانی، غلبه فقر و فاقه، فساد اخلاق، بیعدالتی علماء و قضاة، تمام این کیفیات اسف آور باعث شد که سخنور ما با همت بلند بر علیه تسلط اشراف و اقتدار روحانیون قیام نماید.

نبرد قلمی عبید زاکانی ما را بیاد روشی میاندازد که چندین قرن بعد از وی نویسندگانی مانند ولتر (Voltaire) و هانری دورشفور (Henri de Rochefort) و امیل زولا (Emile Zola) و آنا تول فرانس (Anatole France) اتخاذ کردند. سخنور ما استعداد هجائی و هنر انتقادی خود را برای ریشخند یکعده مردمان بی حیثیت فاجر فاسق بکار برد. رسائل و مطایبات و لطائف و انواع هجو نامه های عبید در فارس

و عراق انتشار یافت. متأسفانه بیشتر این آثار هجائی از بین رفته و فقط چند قطعه منظوم و رساله اخلاق الاشراف و تعریفات و صدیند برای ما باقیمانده است. در این آثاریکه نام بردیم «هرزه درائی» ظاهری نویسنده مانند نقایب است که افکار حزن انگیز ویرا هستور نموده است. (دنباله دارد)